

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

حکمة عرشية: قد انكشف لك مما ذكرناه في هذا الفصل من إشارات سابقة في بعض الفصول الماضية أن ما يتقوم و يوجد به الشيء من ذوات الماهيات سواء كانت بسيطة أو مركبة ليس إلا مبدأ الفصل الأخير لها و سائر الفصول و الصور التي هي متحدة معها بمنزلة القوى و الشرائط و الآلات و الأسباب المعدة لوجود الماهية التي هي عين الفصل الأخير

ایشان در مطالب گذشته که راجع به حقیقی الشيء بحث می کردند که به صورتی که لا بماده در اینجا مطلب را یک قدری بالاتر از آن مسائل سابقه و در زیر مجموعه آن مسائل سابقه مطلبی را می خواهند این را بیان کنند که البته خب خود ایشان اشاره ای به این مطلب گرچه دارند ولیکن صریحا وارد این مسائل نمی شوند و لکن از این مطلب و مساله انسان می تواند به مطالب دیگری برسد که نمی دانم آن مطالب مورد نظر ایشان بوده در اینجا یا نبوده. علی کل حال مطلبی را که مطرح می کنند مطلبی است که قابل برای تعمق و تدبر بیشتر است.

صحبت در این است که اشکال مرحوم علامه طباطبایی که در این حواشی در ذیل نسبت به این مساله دارند من خیال می کنم با توجه به کیفیت نگرش به این مساله آن اشکال دیگر وارد نباشد مطلب این است که ماهیات الشيء عبارت است از ذاتیات او که جنس و فصل او را تشکیل می دهند و یا به عبارت دیگر به ضمیمه او آن عوارض خاصه ای که اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی کند و آنها را شامل نمی شود این را ماهیات می گویند که یا تعریف شيء به ذاتیات اوست یا به عوارض خاصه ای که فقط در مرحله شناخت سایر انواع را از خود ترد کند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد که البته با وجود مطالبی که از بزرگان نقل شده در این زمینه روشن شد که فصل عبارت از آن شيء خاص مورد توجه ما نیست بلکه یک مساله ای است که همان جنبه واقعیت آن شيء را این مساله تشکیل می دهد و اوست که باعث امتیاز بین الشيء و سایر اشیاء دیگر می شود الان برای افراد عادی تفاوتی بین یک گوسفند و بین یک ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درندگی اوست که او را از این جدا می کند و این مطالب با این خواندن این کتابها و درسها و مساله و فلان این برای انسان حل نمی شود که چطور یک گوسفند و یک فرض کنید ابل یک جمل دارای یک همچنین خصوصیتی هست حیوانی

است آرام سربه‌زیر به راه خود می‌رود حرکات خاص دارد ولی یک ببر و شیر درنده این با اینکه او هم حیوان است فهم و مدرکات او مثل همه تفاوتی ندارند. ولی اصلاً به طور کلی چهره‌ها متفاوت است، حرکات متفاوت است، رفتار متفاوت است، این از چه مساله‌ای ناشی می‌شود؟

اگر از جنبه حیوانیت است که خب هر دو حیوان هستند و استخوان دارند و گوشت دارند و مو دارند و پشم دارند، آن جنبه جسمیت که در همه حیوانات به نحو یکسان است حالا یک اختلافی با همدیگر دارند اختلاف غیرقابل توجه، اگر از جنبه حیوانیت و رشد و نمو است و توالد و تناسل، هم آن بچه می‌زاید هم این بچه می‌زاید هم او غذا می‌خورد هم این غذا می‌خورد شما چه چیزی را احساس می‌کنید؟ آن درک وجدانی خودتان را نسبت به یک اثر درنده و ببر و پلنگ درنده و یک گوسفندی که آزارش ... بهش بگویید می‌آید طرف شما و طناب را بباندازید گردنش شما این طناب را گردن شیر هم می‌توانید بباندازید؟ قبل از اینکه طناب را بردارید شما را لقمه چپتان می‌کند و بلعیده هان این کار را می‌توانید بکنید؟ نه این تفاوتی که در اینجا پیدا شده آن تفاوت از کجاست؟ همین قدر می‌فهمیم یک فرقی هست بین این دو ولی آیا با خواندن این درسها و با خواندن این مطالب انسان می‌تواند به آن تفاوت خاص که آن تفاوت یک مبدای دارد در وجود این دو آیا به او می‌تواند برسد یا نه؟

شما یکی از همین افراد و بزرگان و آقایان این افرادی که خب سنشان پنجاه سال هفتاد سال هشتاد سال رسیده اینها را بیاورید و این دو تا حیوان را در مقابل این حیوان قرار بدهید و بگویید فرق این دو تا را به من بگو! ببینید آیا می‌تواند بگوید یا نه؟ بگوید درنده است، خب درنده باشد، بله ما این را می‌بینیم چی شده که او درنده شده؟ آن چی شده را ما از شما می‌خواهیم، درندگی را خودمان می‌بینیم، هر بچه‌ای هم می‌بیند، چی شده که این رفتارش این است و آن رفتارش آن است؟ آن چی شده را داریم دنبالش می‌گردیم، یعنی آن حقیقت جوهریه‌ای که در ذات اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت جوهریه‌ای که در این است و موجب ظهور و بروز سایر رفتارهای متفاوت است می‌توانند بگویند؟ نه، فقط بربیر به شما نگاه می‌کنند.

ولی نزد یک عارف و ولی الهی اگر آن را بیاوری و بهش نشان بدهی می‌گوید این علتش این است این علتش آن است، این فصلی که حقیقی‌الشیء به آن مربوط است این به یک نحو است و آن فصل و آن را اگر بخواهی بهت نشان بدهم باید ادراک مرا پیدا کنی با فهمت هیچ وقت بهش نمی‌رسی، چون فهم تو از آن برداشت‌های ظاهر تو نمی‌تواند تجاوز کند، اینکه من الان بحث را از اینجا شروع کردم بخاطر این است که به آن نکته‌ای که مورد نظرم است برسم غیر از آنچه که خود مرحوم آخوند

بحث را روشن می‌کند آن برداشتی که او می‌کند از آن دو کیفیت همان را فصلیت اوست یک ولی الهی یک کسی که اشراف دارد به وقایع خارجی به حقایق خارجی.

امام رضا علیه‌السلام که می‌آید پرده را تبدیل به شیر می‌کند او می‌داند که فصلش چیست ما نمی‌دانیم ما فقط می‌بینیم که حضرت یک شیر درنده سیصد کیلو چهارصد کیلویی درست کرد و بگیر این مرتیکه را ترتیبش را بده تا دیگر جرأت نکند با ولایت و امامت در بیفتد. حالا این بدبخت در همین دنیا امام رضا حسابش را رسید آن بدبخت‌های که در این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود امام رضا آن طرف می‌رود سراغشان آن شیرهای اخروی که آن طرف ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگرند حالا یک بیچاره‌ای با حضرت درافتد ... گفت صبر کن تو مامونت را هر دو به خط می‌کنیم تا دیگر کسی جرأت نکند بخواهد ...

حالا آنهایی که اینجا به هر کاری دست می‌زنند به هر قلمی شروع به نوشتن می‌کنند هر مزخرفی را شروع می‌کنند به گفتن برای رسیدن به مقاصد واهی خودشان و از ولایت و تشیع مایه می‌گذارند! ما کارهای خراب خودمان را می‌خواهیم به حساب نیاوریم آن وقت از تشیع مایه می‌گذاریم از امیرالمؤمنین مایه می‌گذاریم از آنها عقب‌نشینی می‌کنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها کنار می‌زنیم از این طرف می‌آییم ... امام رضا می‌گوید خیلی خب شیرهای آن طرفی هم داریم آن طرف قضیه حالا ما در دنیا یک شیر درست کردیم و آن بدبخت را سه لقمه اش کرد ولی آن طرف داریم و در خدمتتان هستیم آن طرف تشریف بیاورید آماده، که خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی که باعث نورانیت بشود ما آنجا آماده داریم و به خدمتتان می‌رسیم، خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی کرد بی‌خود ما این طرف و آن طرف نزنیم و بهتر است به عقل بیائیم و حرمت‌ها را نگه داریم و حرمت‌ها را حفظ کنیم، حرمت‌ها را حفظ کنیم،

علی‌کل‌حال مساله خیلی مساله دقیق و حساسی است و غیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد که هر کاری هر کسی دلش می‌خواهد بکند این مساله که شناخت فصلیت چیست؟ این غیر از اشراف نمی‌شود بله یک توهمات و اجمالات و تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم که یک چیزی باید این تو باشد که آن تو نباشد یک خصوصیتی ... اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه که واقعیتش است که بگذاریم در مشتمان و بگوییم این است این غیر از کسی که اشراف و اطلاق بر حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه دارد برای دیگران امکان ندارد که به این مساله برسند.

بنده‌خدا خدا بیامرز دوش بوعلی با آن همه فهم و ادراکش اعتراف کرد و صاف گفت که ما

نمی‌توانیم به این قضیه برسیم دیگر خیال خودش را راحت کرد و به مساله پی برد و به عجز خودش پی برد و همین پی بردن به عجز بود و بالاخره دستش را گرفت و در آخر حال و هوایش را تغییر داد تا انسان درد را نبیند به دنبال درمان نمی‌رود ما همه در علوممان طبل توخالی هستیم سروصدایمان زیاد است بادوبودمون زیاد است ولی وقتی که احساس کنیم که توخالی هستیم این را احساس نکنیم آن وقت به دنبال پر کردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد این سروصداها بخاطر توخالی بودن مساله است درست شد و این نکته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر به اصطلاح مرحوم آخوند که آن مبدأیت فصل اخیر است که موجب می‌شود حقیقت شیء به واسطه او تحقق پیدا بکند که آن جنبه بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد که بواسطه آن جنبه این شیء در اینجا تکون پیدا می‌کند ولی سایر صور و فصولی که در اینجا می‌بینیم اینها جنبه معادلات دارند مثلاً فرض کنید که ایشان می‌فرمایند یک انسان را شما در نظر بگیرید صور متعددی دارد یک صورتش صورت جسمیتش است وزن دارد یک صورتش صورت نباتیش است صورت‌های متفاوتی دارد صورت حیوانی دارد صورتی که در جنبه وضعی دارد احرازی که بر انسان هستند از نظر الوان و شکل و از نظر هیئت ترکیبیه که دارند ولی هیچ کدام آنها آن انسان نیستند آن انسان یک مساله دیگر است این صور جنبه معدی برای صورت لائقه بعد دارد و وقتی که صورت لائقه بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطره او قرار می‌گیرد یعنی وقتی که صورت جسمیت استعداد برای نباتیت شدن را دارد همین که تبدیل به نباتی می‌شود این صورت جسمیت در استخدام صورت نباتی به شکل و شمایل خود را پیدا می‌کند آن وقت دیگر آجر نیست و وقتی صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شد نه اینکه در همان جهت نباتی خودش باقی ماند خب آن می‌شود درخت همین که تبدیل به حیوان می‌شود آن نباتیت خود را در استخدام حیوانیت قرار می‌دهد تا اینکه می‌رسد به صورت نطقیت و همه اینها در زیرمجموعه این فصل اخیر شکل پیدا می‌کند و ظهور پیدا می‌کند و اشکال و رفتار مختلفی شما از این مشاهده می‌کنید درست شد پس این فصل اخیر است که سایر فصول را در تحت این احاطه خودش درمی‌آورد و به او شرافتی می‌دهد که از سایر انواع متمایز می‌شود.

همین مطلب را که ایشان تا اینجا بیان کردند ما همین مطلب را کش می‌دهیم و ادامه می‌دهیم و آن حقیقت جوهریه انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ ما می‌دانیم و به هر میزانی که انسان به آن مبدأ خودش نزدیک بشود طبعاً آن فصل اخیر او تغییر پیدا خواهد کرد به واسطه مراقبه و تهذیب‌ها

و بواسطه سلوک عملی و سلوک عقلانی و سلوک شرعی کم کم صورت‌هایی که برای انسان حاصل می‌شود هر کدام از اینها در تحت صورت بالاتر و رقیق‌تر و دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می‌گیرد و تمام صورت‌های مادون خود را به استخدام خودش درمی‌آورد تا اینکه به مرتبه بالا برسد علت اینکه اوصاف ظاهری امام علیه‌السلام حتی با بقیه تفاوت می‌کند بخاطر آن فصل اخیر است. علت اینکه بدن امام علیه‌السلام مقدس است و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما یک مقدار!! اختلاف دارد همین بفهمی نفهمی همچین بفهمی ... بدن ما را درمزبله هم بیاندازند برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السلام را ملائکه بی‌وضو دست نمی‌گذارند این یک قدری و یک کمی با هم اختلاف داریم! یک مختصری!

این به خاطر همان صورت جوهریتی است که بر نفس ملکوتی امام علیه‌السلام این مساله عارض می‌شود بواسطه او آن صورت نباتیت حیوانیت تغییر پیدا می‌کند صورت حیوانیتی که بر بدن امام علیه‌السلام هست یا ولی خدا با آن صورت حیوانیت ما فرق می‌کند آن صورت نباتیت او با صورت نباتیت ما فرق می‌کند دیگر، صورت جسمانیت او فرق می‌کند دیگر در این صورت و در اینجا دیگر مسائلی هست که چطور زمین و زمان که اینها همه مجرد نیستند و اینها ماده هستند و آن مشاهده ظاهری ما که ما آنها را ماده می‌بینیم آنها از حیثیت ظاهری امام بهره‌مند می‌شوند از همان بدن ظاهری امام آنها متأثر می‌شوند این که الان شما به حرم حضرت معصومه مشرف می‌شوید و فضای آنجا را جدا می‌بینید این به خاطر چی است؟ بخاطر بدن حضرت معصومه است که در اینجا است والا روح حضرت معصومه که خب آن دیگر در قالب نمی‌گنجد. به صرف اینکه این بدن یک تعلقی دارد با آن روح مکان را هم عوض کرده همین بدن، همین بدن نه روح آن روح که به جای خود، این تعلقی که این بدن با این روح داشته همین بدن مکان را عوض می‌کند همین بدن آجر را عوض می‌کند همین بدن گچ را عوض می‌کند همین بدن سیمان را عوض می‌کند، همین بدن سقف را عوض می‌کند، این بدن تغییر می‌دهد چرا؟ بخاطر اینکه این بدن در تحت سیطره اخیر قرار گرفته نه اینکه این بدن با بقیه فرق می‌کند خب این بدن گوشت بود این هم گوشت و پوست و استخوان بود مثل سایر افراد چند صباحی در این دنیا بود و بالاخره فوت و موت عارض شد، نه، با این بیانی که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند، ما خیلی مساله را خیلی می‌توانیم بالاتر ببریم، البته شاید هم منظور ایشان از حکمت عرشیه همین باشد که من در اینجا دارم عرض می‌کنم، منتهی خب اشارات ایشان در اینجا کم است بیشتر از این می‌بایستی در اینجا مجال سخن می‌دادند و جلو می‌آمدند و همینطور عکس این مساله، عکس این مطلب که فرض کنید این شناختی که در همه مسائل عالم وجود پیدا می‌کنند ارتباطی که پیدا می‌کنند با انسان تمام اینها بر

محوریت انسان دور می‌زند عکس این مساله آن بدنی که در تحت سیطره یک نفس خبیث قرار می‌گیرد یک نفس شیطانی قرار می‌گیرد یک نفسی که فرض کنید که نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود آن بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد، همان بدن، شما در یک جا می‌روید می‌گویید آخ آخر چقدر ظلمت دارد ...

ما یک دفعه رفته بودم در سوریه، در حرم، صبح بود، صبح زود بود، من گفتم بروم بینم قبر این شریعی کجاست، که نقل می‌کنند، بروم ببینم این قضیه‌ای که شنیدم از بعضی‌ها که مرحوم حداد رضوان الله علیه ایشان رفته بودند سر قبر این و وقتی که در را باز کردند گفتند عجب ظلمتی دارد این مرد و در را بستند و آمدند بیرون و دوبار یا سه بار فرموده بودند: "عجب ظلمتی دارد این مرد" من گفتم برویم ببینیم ما هم این ظلمت را احساس کنیم، حالا آنقدری که آنها می‌فهمند نه ولی به اندازه خودمان ببینیم دنیا چه خبر است؟ من نمی‌دانستم که در چه قسمتی است، فقط یک ناحیه‌ای را نشان دادند من رفتم و همین که وارد آن محوطه شدم هرچه گشتم کسی نبود، خیلی زود بود بین الطلوعین بود، خیر سرمان زیارتمون می‌خواست قبول بشه، بعد همین که نظرم جلب شد که باید در آن قسمت باشد و یک قسمتی بود که هیچ آثاری هم اصلاً نبود، همینطور صوب شدم به آن قسمت و رفتم جلو دیدم نه مثل اینکه بد جایی نیامدم درست بوده رفتیم جلو، رفتیم جلو، تا اینکه بعد یک مرتبه نگاه کردم دیدم دو نفر در سرما آمدند مستفیض بشوند یک آقا و یک خانم جوان نمی‌دانم اینها اصلاً حضرت زینب را زیارت کرده بودند، از قیافه‌شان پیدا بود که خلاصه مثل اینکه به هم می‌خورند، خلاصه این یکدفعه رو کرد به من و گفت شما هم برای چیز آمدید من گفتم آمده ایم تماشا کنیم و این درش بسته است و ما آمدیم در اصلاً باز نبود و خادم هم نبود که در را باز کند، ما آمدیم از پشت شیشه و پنجره نگاه کردیم دیدیم، ما که آن چیزهایی که آن بزرگان و اولیاء نمی‌فهمیم ولی به اندازه خودمان دیدیم چه خبر است! و چه اوضاعی است! بله دارد آنجا پذیرایی می‌شوند!

علی‌کل‌حال این قضیه از کجا نشأت می‌گیرد؟ از کجا این مساله پیدا می‌شود؟ از کجا این مطلب پیدا می‌شود؟ این جسم نباتی، جسم حیوانی، اینها دیگر اصلاً بطور کلی با بقیه افراد ... علت این قضیه بخاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حکومت و ولایت فصل اخیر است که حقیقی‌الشیء به صورته لا بماده می‌آید و اینها را از خودش می‌کند وجود اینها را از خودش می‌کند و اینجاست که انسان ادراک می‌کند چطور آن صور مثالی هی یکی یکی تشکل پیدا می‌کند و ظهور پیدا می‌کند آن صور مثالی بر اساس آن فصل اخیر یعنی آن فصلی

که مبدأیت برای تصویر انسانیت است و مبدأیت برای صورت‌گری انسان است آن جهت مبدأیت می‌آید و قید درست می‌کند و خلق می‌کند و به مقتضای تناسب بین خودش و بین آن واقعیت خارجی که الان هست هی برای او صورت می‌سازد امروز یک صورت ساخت یک ساعت دیگر یک صورت ساخت هی دارد صورت می‌سازد و هی دارد کدورت بر کدورت اضافه می‌کند کدورت امروز یکشنبه از کدورت دیروز شنبه می‌بینیم بالاتر رفت کدورت روز دوشنبه این فرد از کدورت یکشنبه بالاتر رفت چهره عوض می‌شود خصوصیات تغییر پیدا می‌کند کارهای که انسان انجام می‌دهد کارهای که انجام می‌دهد قساوت‌هایی که می‌کند دزدی‌های که می‌کند تجاوزهایی که می‌کند مال مردم را که می‌خورد تعدی به حقوق مظلوم که می‌کند تمام اینها هی می‌آید و عوض می‌شود لذا انسان می‌بیند یک نفر مثلا پارسال دیدمش این چرا اینطوری بود الان چرا قیافه‌اش عوض شده پارسال که اینطوری نبود دو سال پیش که اینطوری نبوده حال و هوایت عوض شده ولی الان نگاه می‌کنی یک قسمی است یک جوری است یک شکل خاصی است و خیلی این به اصطلاح این نکته و این قدر این ظریف انجام می‌شود و دقیق انجام می‌شود که انسان هم خودش نمی‌فهمد چون حقیقت انسان همان می‌شود انسان آن وقت چطور می‌فهمد، انسان در صورتی می‌فهمد که در دو حقیقت متفاوتی وجود داشته باشد این ناظر به او باشد و از نظر به او نسبت به این واقعیت بخواهد حکومت و قضاوت کند ولی اگر هر دو واقعیت یکی شد این بدبخت از کجا بفهمد که دارد چه بر سرش می‌آید؟

دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینکه یک دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود جرقه‌ای بخورد حال و هوایی پیدا بشود و یک دفعه آدم به خودش می‌آید آن وضعیت خودش را ... مجلس امام حسینی باشد جایی باشد خلوتی باشد یک دفعه یک قضیه‌ای اتفاق بیفتد آن وقت است که این تفکر ساعی خیر من عبادی السبعین سنی این تفکر است این تفکر تفکر است که یک دفعه انسان آن آینه وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت فعلی خود را در آن آینه نگاه کند، آن وقت مقایسه کند با آن حالی که الان دارد، می‌بیند اوه چه فاصله‌ای پیدا شده! من این کار را می‌کردم، الان در یک همچنین وضعیتی هستم و این کار را دارم به راحتی انجام می‌دادم سابق وقتی یک صدم این برایم پیش می‌آمد استیحا ش داشتم الان این مساله برایم خیلی راحت، خیلی راحت دارد این مطلب در اینجا برایم انجام می‌شود، این چه اختلافی در اینجا به وجود آمده؟ چی در اینجا تحقق پیدا کرده که الان به این وضعیت است؟

ولی وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌کند می‌بیند سابقا نسبت به این قضیه سالهای

پیش یک همچین چیزی ولی الان نه بهترم اتقانم بیشتر است احکامم بیشتر است نسبت به مساله، خوب خوشحال می شود، ولی اگر قرار بر این باشد که دیگر مطلب به مقام ختم برسد، ختم بر قلوب برسد آن وقت دیگر در آنجا مساله به شکل دیگری خواهد شد، دیگر آنجا انسان همان می شود که هست، وجود او همان است که الان دارد درک می کند، همان درک را می کند و واقعا هم دارد درک می کند، یعنی رسیده به جایی که هیچ مساله ای نیست، اگر صد نفر را جلوی رویش مثل مرغ سر ببرند همینطور می ایستد و نگاه می کند، می گویند صدام افراد را جلوی رویش می کشتند و تیر می زدند و گاهی اوقات خودش هم می زد انگار اینها گنجشک هستند! عین اینکه یک حیوانی دارد زیر دست و پا جان می دهد شما می زنی و می روی و چیز ناداری اعتنایی ناداری، مبالاتی ناداری اه اه تق تق آدمها را می کشد و می افتند خوب ببرید خاکشان کنید انگار نه انگار این چی می شود انسان به اینجا می رسد؟ به این وضعیت چی می شود؟ آدم از نظر قساوت از نظر شقاوت به یک حدی می رسد که اصلا برای او فرض کنید حیوانی که وقتی جنبده ای که زیر پا حرکت می کند با یک انسانی که این انسان جوان بیست سال بیست و پنج سال سن دارد خودش، حیاتش، زن دارد، بچه دارد، این پدر و مادر دارد، تمام اینها را می گذارد کنار و تق می زند و می گوید خاکش کنید، هیچ اصلا برایش اهمیت ندارد در دینش هم همینطور است، حالا خیال نکنید، نه آقا، به پایش برسد نفس بیاید در کار فقط صدام تنها نداریم خیلی ها صدام خواهند شد، آن یکی است به آن کیفیت بود و ... صدام در این دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه های مختلف با ریش، ریش، اینهایی که آمدند مثل یزید و شمر که آمدند امام حسین را کشتند ریشش را تراشیده بود؟ نه آقا ریش داشت از ما هم بیشتر داشت این جناب شمر در کوفه امام جماعت بود امام جماعت مسجد که مؤمنین و مؤمنات، مؤمنات را نمی دانم که مسجد می رفتند؟

امروزه که دیگر شبها و روزها همه زن ها می روند و روضه و فلان و من گفتم که شب روضه زن نرود نمی دانم دوباره دارد رسم می شود که زن ها شب می روند دعا می خوانند دعای کمیل می خوانند نمی دانم این طرف و آن طرف، زنها باید بنشینند در خانه شان نوار گوش بدهند، رسم بر این نبوده که زن شب از منزل خارج بشوند، دعا می خواهند بخوانند و ثواب می خواهند ببرند در خانه هایشان بنشینند،

درست، خوب این جناب شمر این کی بوده؟ این امام جماعت بوده عمر سعد در یکی از مساجد کوفه امام جماعت بوده آقا صاف می آیند امام حسین را می کشند مثل یک گنجشک و انگار هم نه انگار که اصلا این انسان است این بابا زن دارد فرزند دارد حیات دارد حالا پسر پیغمبری و اینها را



ولش کنیم آنها را ولش کنیم بابا این یک انسان است بچه دارد خودش زندگی دارد تعلق به حیات دارد، باید بیایی بیعت کنی والا می کشمیت اه اه به همین راحتی، به همین راحتی که بیعت بکن خب جناب یزید و جناب عمر بن سعد خب بیعت نمی کند، بیعت نکند، و مخالفت با حکومتان هست در یک جا در یک حصاری قرارش بدهید در همان جا زندگیش را بکند و عمرش را بکند، چرا می کشید؟ این کشتن برای چیست؟ چرا انسان باید به اینجا برسد؟ اصلا خیلی خب جناب یزید تو بیا حکومت را بکن و این عده را بردار و هر کس با ما بیعت نمی کند ما اینها را می گیریم یک جا نگه می داریم و دورشان را یک دیوار می کشیم بعد هم یک شهری درست می کنیم مثل واتیکان آنجا که برای خودش پاپ و فلان و این حرفها دارد این هم در آنجا باشند و زندگیشان را بکنند چرا می خواهید از سر راه بردارید؟ چرا می خواهید نابود کنید؟ چرا آخر؟ چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت برسد و وحشی گری و قساوت برسد که دست به این کار بزند؟ این مسائلی است که ما فقط روضه برای امام حسین نخوانیم یک مقدار هم برای خودمان روضه بخوانیم برای خودمان و برای وضعیت خودمان بیائیم یک مقدار روضه بخوانیم و یک مقدار سینه زنی کنیم، فقط برای امام حسین این کارها را نکنیم او احتیاجی به این سینه زنی ها ندارد در جایی که انسان خودش هزارتا خلاف انجام می دهد و بد به وسیله این کارها برای خودش روپوشی تهیه می کند که حقیقه الاشیاء برای او و مردم منکشف نشود این خیلی مصیبت است مصیبت اینجاست آنها رفتند و کارشان را کردند و در این دنیا وظیفه شان را انجام دادند و به مقصد و مقصود رسیدند و تمام شد ما باید به فکری برای خودمان باشیم و متوجه باشیم که پرداختن به این امور خدای نکرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل خودمان نشود خب انشاءالله که تتمه اش برای فردا.